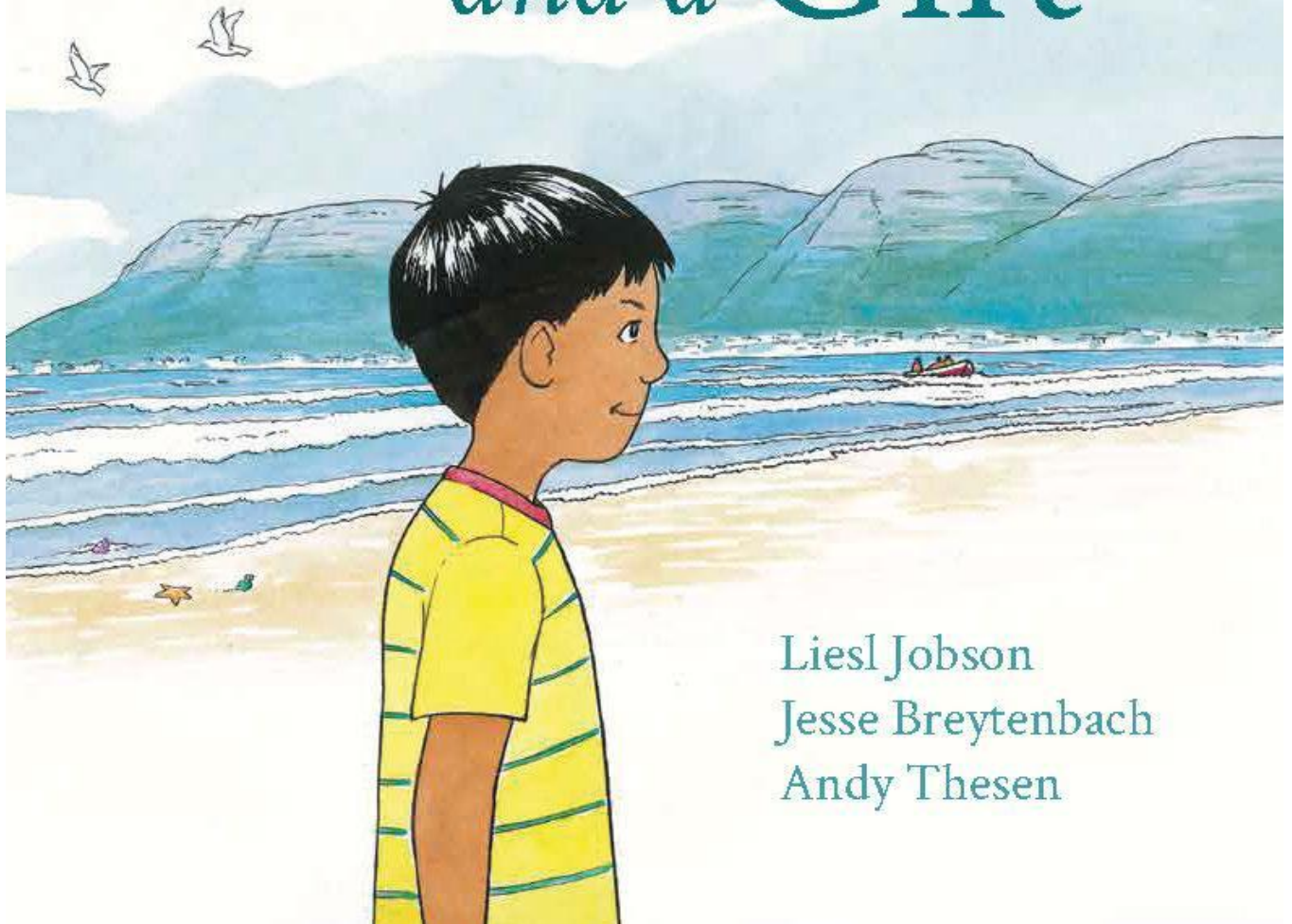


A Fish *and a* Gift

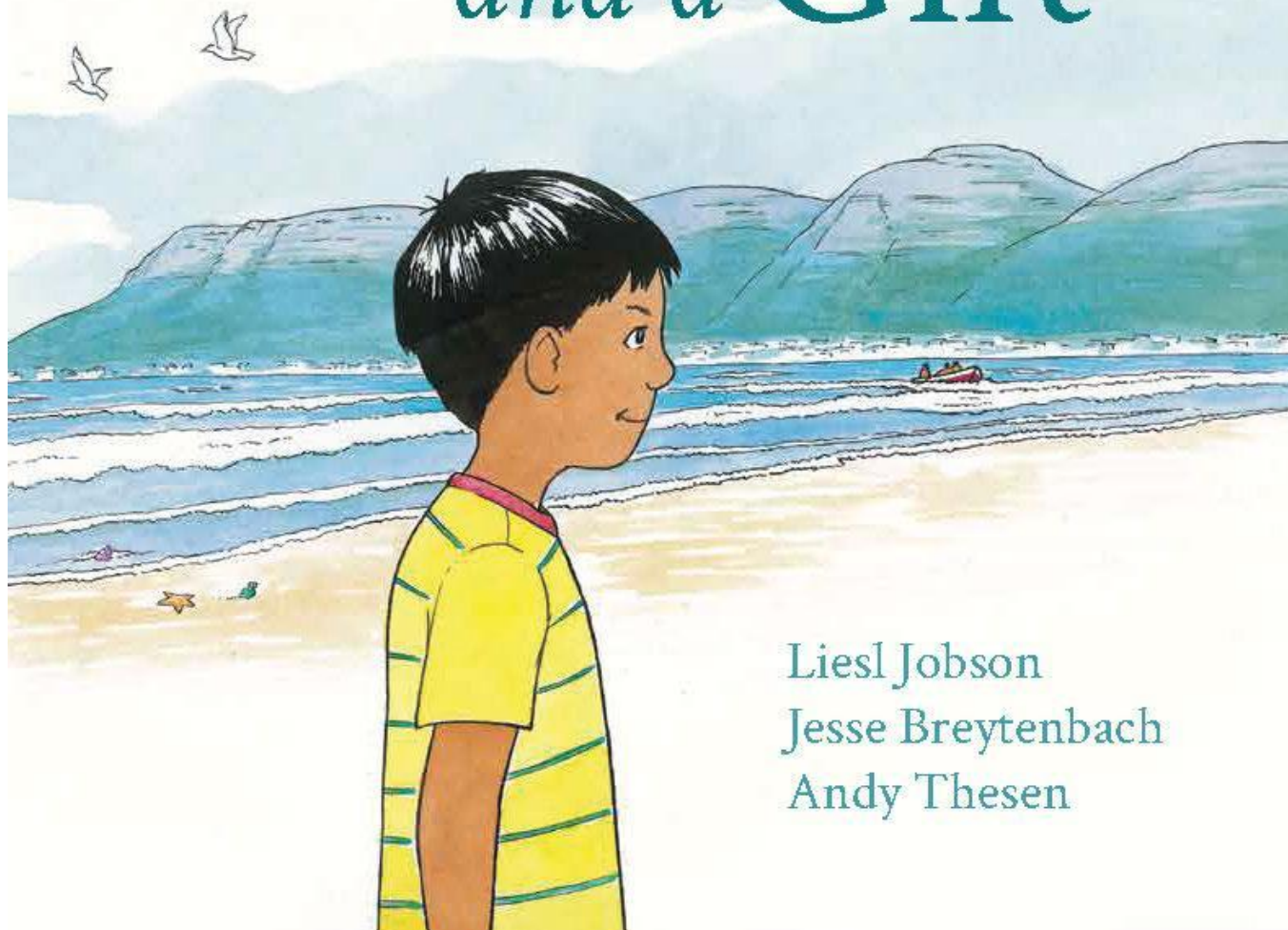


Liesl Jobson
Jesse Breytenbach
Andy Thesen

یک ماهی و یک هدیه

یوسف در ساحل منتظر است تا پدرش قایق را به خشکه بیاورد. از بحر موج‌سوار و سنگ‌پشت و نهنگ می‌آیند. پدر یوسف برای او چی آورده باشد؟

A Fish *and a* Gift



Liesl Jobson
Jesse Breytenbach
Andy Thesen

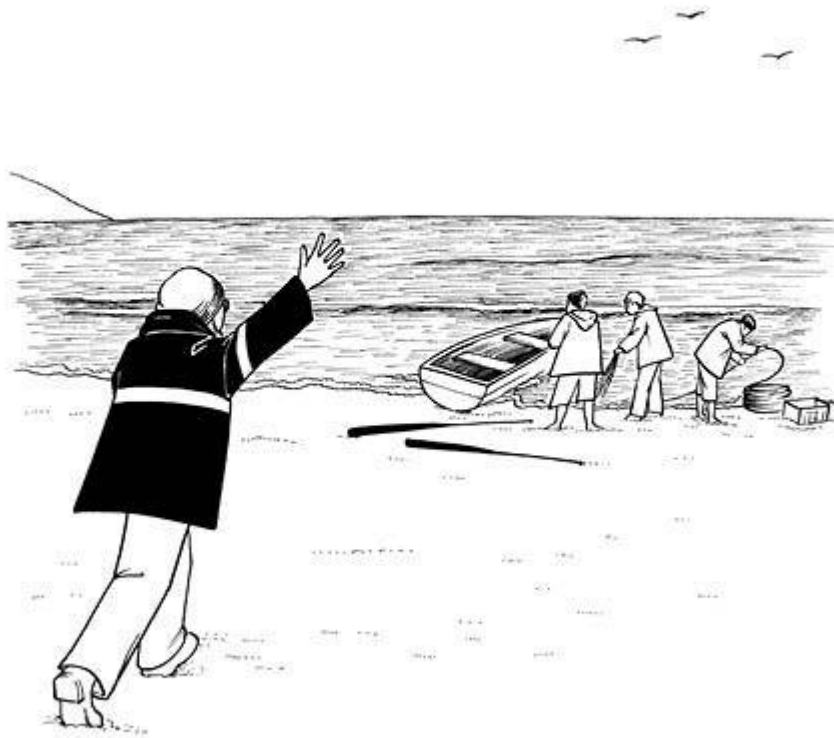
یک ماهی و یک هدیه (فارسی)
نویسنده‌گان: لیسل جابسون، جیس بریتنیچ و اندی تیسن
نهاد بوک دیش
برگردان به فارسی: کتاب‌خانه‌ی درخت دانش
برگرداننده به فارسی: ناصر هوتکی



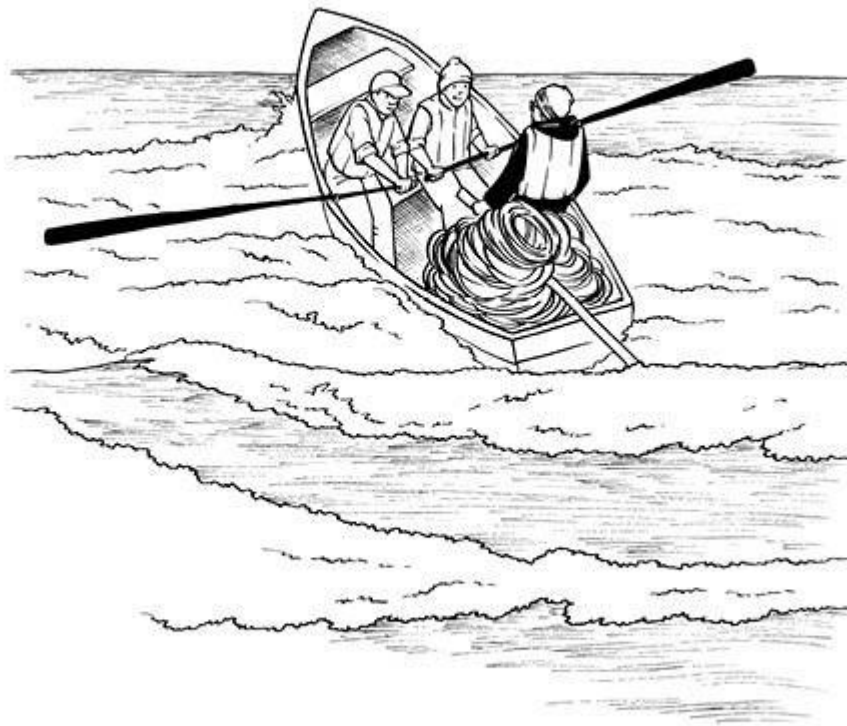
در یک جمعه ویژه پدر یوسف پیش از این که آسمان از نور آفتاب روشن شود، لباس‌هایش را می‌پوشد. او جاکت ضد آب سنگینش را به تن می‌کند و با کلاه پشمی سبز رنگش گوش‌هایش را می‌پوشاند. پدر یوسف از پسرش خداحافظی می‌کند. وقتی که پدرش می‌گوید، "امروز، روزی است که ماهی می‌گیرم و هدیه‌ی برایت به خانه می‌آورم." چشمان یوسف از خوشحالی برق می‌زند.



یک ماهی یا یک هدیه؟ چی خواهد بود؟
پدر یوسف با زمزمه آهسته آهسته به سوی ساحل می رود.
مرغان دریایی به چپ و راست پرواز می کنند. چی؟ چی؟
آنها فریاد می زنند، "حالا برای یوسف چی خواهی برد؟"
پدر زنگ بایسکل را به صدا می آورد، "صبر کنید و ببینید که چی می شود!"



ماهی‌گیران طلوع آفتاب را نظاره می‌کنند. آن‌ها تورها و پاروهای‌شان را بررسی می‌کنند، به صدای باد گوش می‌دهند و قایق‌های‌شان را به آب می‌اندازند. پدرکلان یوسف، ابراهیم، ماهی‌گیر ماهر بود و بسیار سفر می‌کرد و شناخت گسترده و عمیق از دریا داشت.



قایق بر موج‌ها سوار می‌شود. پدر یوسف در حالی که پاهایش را به دو لبه‌ی قایق قرار می‌دهد، با زور بازوانش پاروهای قایق را می‌کشد. عضلات پشت و گردنش به شدت کشیده می‌شوند.

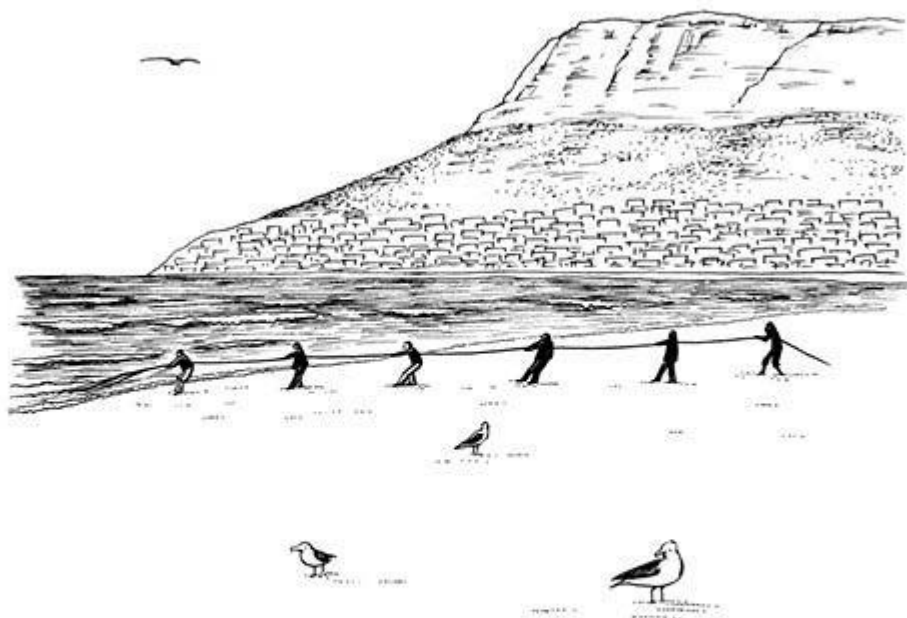
او در حالی که پارو می‌زند، زمزمه می‌کند، "تور را در آب بینداز، فش فش کنان پیش برو. ماهی بگیر. تور را بکش و در قایق انداز، متوقف نشو!"



یوسف تمام روز به آسمان نگاه می‌کند. آسمان آبی و روشن و هوا دل‌انگیز و بدون باد بود. یک ماهی و یک هدیه! پدر چی خواهد آورد؟ او گاهی صدف زیبا و گاهی گوهر نایابی که امواج به ساحل می‌آورند، برای یوسف می‌آورد.



پدر یوسف بعضی از روزها، با قصه‌های جالبی برمی‌گردد. به گونه‌ی مثال باری او صدها سنگ‌پشت دریایی را دید که توفان آن‌ها را بر روی سنگ‌های ساحل آورده بودند. "چی؟ چی؟ چی؟" پرنده‌گان دریایی فریاد می‌زدند، "چه کمکی برای سنگ‌پشت‌ها کردی؟" پدر گفت، "ما آن سنگ‌پشت‌ها را نجات دادیم. ما همه‌ی شان را دوباره در آب رها کردیم."



پدر همیشه آواز می خواند، او هنگامی که قایق رانی می کند و پارو می زند، آواز می خواند. هنگامی که تور را به دریا می افکند یا هنگامی که تور و ریسمان را می کشد، آواز می خواند. او هنگام برگشت به خانه آواز می خواند. هنگام ماهی گیری، او زمزمه می کند، "تور را در آب بینداز، فش فش کنان پیش برو. ماهی بگیر. تور را بکش و در قایق انداز، متوقف نشو!"



هما برای غذای شب یک ماهی دم طلایی می‌خواهد. مادر لباس نو می‌خواهد.
هما به یوسف گفته، "ساده نباش، اگر بسیار خوش طالع باشی، شاید یک خرچنگ که برابر دم
ماهی است برایت بیاورد. شمار ماهی‌ها در دریا خیلی کم شده است."
یوسف دست به دست هما از جاده تیر می‌شوند.
مرغ‌های نوروزی که بر بام‌های روشن نشسته بودند فریاد می‌زدند، "چی؟ چی؟ چی؟
غذای شام چه خواهد بود؟"



پارسال ماهی‌گیران و موج‌سواران با هم درگیر شدند. مشت‌های گره کرده و فریادهای خشمگین.
"چی؟ چی؟ چی؟"
پرنده‌گان دریایی مویه می‌کردند.
پدر یوسف گفت، "در بحر برای همه جای کافی است." او گواهی‌نامه ماهی‌گیری‌اش را نشان داد که در آن نوشته شده بود، "آب رایگان است و موج برای همه."



هما با کنجکاوی با دوربین به سوی بحر می‌بینند. صدای تنفس نهنگ به گوش می‌رسد. شناوران وسایل‌شان را و موج‌سواران تخته‌های موج‌سواری‌شان را به زیر بغل می‌زنند و با عجله خودشان را به ساحل می‌رسانند و لباس‌های‌شان را تبدیل می‌کنند. پرنده‌گان دریایی از آن بالا مویه می‌کنند و با خودشان می‌گویند، "پدر یوسف امروز چی به خانه خواهد برد؟"



پدر و کاکا و پسران کاکای یوسف تور را به سختی می‌کشند و می‌بینند که یک نهنگ کوچک به تور شان آمده است. پدر یوسف در حالی که گره‌های تور را باز می‌کند، مثل همیشه زمزمه می‌کند، "تور را در آب بینداز، فش فش کنان پیش برو. ماهی بگیر. تور را بکش و در قایق انداز، متوقف نشو!" بالاخره او نت را باز کرده و نهنگ کوچک را رها می‌کند. هنگامی که موج، نهنگ کوچک را به داخل بحر می‌برد، پدر یوسف یک ماهی دم طلایی چاق را در تور می‌بیند. او با خود فکر می‌کند، "هما با شنیدن این خبر بسیار خوش حال می‌شود."



مردھا قایقھا را به ساحل می آورند و با کیل بسته می کنند.
"چی؟ چی؟ چی؟" پرندہ گان دریایی مویہ می کنند و می پرسند، "برای یوسف چی آورده ای؟"
ہنگام غروب آفتاب، پدر یوسف به پرندہ گان دریایی پاسخ می دهد، "برای پسر م یک دندان نھنگ کہ چانس خوب می آورد را آورده ام."
پدر یوسف، دندان خوش طالع سه ضلعی نھنگ را به پسرش ہدیہ داد. یوسف در خانہ، با خوش حالی ہدیہی خود را به سوی ستارہ ہا گرفتہ، لب خند می زند.



یک ماهی و یک هدیه

Created by Liesl Jobson, Jesse Breytenbach, Andy Thesen

This work is licensed under a Creative Commons Attribution 4.0

International License . This means you are free to share (copy and redistribute the material in any medium or format) and adapt it (remix, transform, and build upon the material) for any purpose, even commercially, as long as you give appropriate credit, with a link to your source, and indicate if changes were made. You may do so in any reasonable manner, but not in any way that suggests the licensor endorses you or your use.